

## بومی گراییِ ضداستعماریِ مریم جمیله

### نوشتهٔ عبدی کلانتری

در میان سخنگویان اسلام، تعداد زنانی که صدای آنها بُرد زیادی داشته باشد و نوشته‌ها و کتاب‌های شان به اندازهٔ مردان از نفوذ و اعتبار برخوردار باشد، به تعداد انگشتان دست هم نمی‌رسد. در این میان، نام مریم جمیله بدین لحاظ شناخته شده است که مقاله‌ها و کتاب‌های او در میان مسلمانان خوانندگان بسیار دارد و این نوشته‌ها به زبان‌های متعدد ترجمه شده اند از جمله اردو، عربی، فارسی، ترکی، بنگالی، و اندونزیایی.

مریم جمیله تعلیمات اسلامی خود را به طور عمده در پاکستان زیر زعامت مولانا معدودی، گذرانده است. از میان کتابهای او که به زبان انگلیسی در پاکستان و هند منتشر شده اند می‌توان از این‌ها نام برد: «اسلام در تئوری و عمل» (لاهور، ۱۹۷۶)، «اسلام و جامعه غربی» (دهلی نو، ۱۹۸۲)، «اسلام و مدرنیسم» (لاهور، ۱۹۷۱)، «غرب گرایی در برابر مسلمانان» (لاهور، ۱۹۷۸)، «اسلام در برابر اهل کتاب در گذشته و حال» (لاهور، ۱۹۸۳)، «اسلام و انسان مُدرن» (لاهور، ۱۹۷۶)، و «اسلام و زن مسلمان در شرایط امروزی» (لاهور، ۱۹۷۶).

### اسلام و سکولاریسم

مریم جمیله در سال ۱۹۳۲ در شهر نیویورک، در یک خانوادهٔ یهودی آمریکایی به دنیا آمد و در جوانی با تعالیم یهودیت، مسیحیت، و بهائیت آشنا شد و همهٔ آنها را تسلیم و مقهور سکولاریسم غربی شناخت. او در خاطرات اش می‌نویسد سرسپردگی رهبران جنبش بهائیت به صهیونیسم او را از این جنبش گریزان کرد. او در ۲۷ سالگی به اسلام روی آورد و نام خود را به «مریم جمیله» تغییر داد. به عقیدهٔ او، اسلام تنها دینی بود که موفق شده بود مأموریت حضرت ابراهیم را به نحو احسن به اجرا گذارد. در سن ۲۸ سالگی به دعوت مولانا معدودی، و با حمایت دوستان مسلمان اش در نیویورک، و همچنین به تشویق دوست و حامی دیگرش دکتر سعید رمضان، داماد حسن البنا بنیانگذار جنبش اخوان المسلمین، به پاکستان

مهاجرت کرد؛ مریم جمیله پس از دوسال زندگی با خانواده مولانا معدودی، با یکی از همکاران او به نام محمد یوسف خان ازدواج کرد.

نگرانی اصلی مریم جمیله در آثارش آن است که اسلام با پذیرش تجدد و ارزش های فرهنگ غربی، و زندگی مُدرن، روح و توان یا اصالت خود را از دست بدهد. او حامی سنت اسلامی در تمامیت خود است و در این رابطه می نویسد:

«لازم است که اسلام را در تمامیت اش بپذیریم؛ نه تنها قرآن، حدیث، و سنت، بلکه هرچهار امام و تفسیرهای ارتدکس سنتی آنها را همراه با میراث تصوف یا عرفان، کلیه هنرها و علوم که در تمدن اسلامی توسعه پیدا کرده اند، و تمام میراث زیبایی شناختی و فرهنگی سراسر تاریخ اسلام تا سال ۱۹۲۴؛ سالی که کمال آتاتورک خلافت را برانداخت و کشورش را تبدیل به دولتی یکپارچه سکولار کرد.»

انتقاد مریم جمیله از سکولاریسم در جهان اسلام شامل آن گروه از اصلاح طلبان دینی نیز می شود که از اوایل قرن بیستم میلادی تا کنون سعی داشته اند ارزش های لیبرالی غربی را که همان ارزش های سکولاریسم و تجدد بوده، وارد پیکره آموزه های اسلامی کنند و اسلام را به همان مسیری بکشاند که مسیحیت و یهودیت در غرب پیمودند. او این مصلحان را به «غرب پرستی» متهم می کند، به این معنی که آنها قصد دارند دین را از زندگی اجتماعی و سیاسی حذف کنند و محدود به اعتقاد شخصی افراد سازند. مریم جمیله اعتقاد دارد این گرایش است که جامعه اسلامی را در برابر قیادت و استعمار بی دفاع می کند.

مریم جمیله در کتاب «اسلام و مدرنیسم» با قاطعیتی ضد استعماری می نویسد: «مدرنیست های بومی ما قصد دارند اسلام را در قالب های سکولاریسم مُدرن بریزند و با این کار به میسیونرهای مسیحی و امپریالیست های خارجی یاری رسانند. در حقیقت مدرنیست های ما مؤثرترین عاملان اجرایی اهداف امپریالیست ها هستند.»

از همین زاویه، مریم جمیله از محمد عبده و امیرعلی، آغازگران تجدد در اسلام به شدت انتقاد می کند. او می نویسد: «تمایل شیخ محمد عبده به همکاری با اهداف امپریالیسم انگلیس و سازش اسلام با زندگی مُدرن، جز زیان نتیجه ای نداد. او درها را گشود تا غرب زدگان یک به یک فعالیت اش را دنبال کنند.»

مریم جمیله معتقد است اصلاح طلبان ، دچار عقدهء حقارت بومی اند و می پندارند با کسب ارزش های غربی از عقب ماندگی به در می آیند. او می نویسد:

«پشاهنگان تجدد و غربی شدن در جهان اسلام ، افرادی نظیر سید احمدخان، شیخ محمد عبده ، قاسم امین ، شیخ علی عبدالرازق ، دکتر طاها حسین ، ضیا گوکالب ، و مصطفی آتاتورک ، همه افراد میان مایه ای هستند که در چنگال عقدهء حقارت عظیمی دست و پا می زنند؛ حقارتی ناشی از عقب ماندگی و تسلیم و تحقیر شرق در بارگاه غرب امپریالیست.»

### تجدد

مریم جمیله مفاهیمی چون «پیشرفت» (پروگرس)، توسعه ، و مدرنیزاسیون را به نوع جدیدی از بت پرستی تشبیه می کند. این ایدئولوژی ها به زغم او ، همه به نسبی گرایی فرهنگی و سکولاریسم خواهند انجامید. او اعتقاد دارد ، رابطهء اسلام با مدرنیت ، تنها مسأله ای نظری نیست ، بلکه مسألهء مرگ و زندگی است که ایمان اسلامی را تا ریشه مورد تهدید قرار داده است. به عقیده او، تمدن کنونی غرب از یک سو محصول سکولاریسم و اصلاحات دینی مسیحی و از سوی دیگر ناسیونالیسم محلی یهودیت است. این تحولات دینی و فرهنگی همزمان بخش جدایی ناپذیر توسعهء سیاسی و گسترش امپریالیستی غرب بوده است. دنبال کردن این مسیر برای اسلام، در حکم «خودکشی فرهنگی» است. این راه ، نه تنها مرهمی بر عقدهء حقارت فرهنگی مسلمانان نمی گذارد ، بلکه به بحران هویت و شیزوفرنی فرهنگی آنها دامن می زند و حس تعلق را از آنها می گیرد؛ تعلق به جامعه یا کمونیتتهء وسیع تری که همان امت باشد.

امپریالیسم سیاسی از امپریالیسم فرهنگی جدا نیست. سرسپردگی به ارزش های فرهنگی غرب ، عقدهء حقارت فرهنگی و تنفر از خود ، باعث سترون شدن ارزش های معنوی و اخلاقی بومی می شود که نه تنها رهایی بخش نیست بلکه قیادت به استعمار را تشدید می کند.

### ضد کولونیالیسم

مریم جمیله می پرسد: «چرا مسلمانان چنین آسان در برابر غرب به زانو در آمدند؟ و چرا هنوز در موقعیتی فرودست به سر می برند؟ آیا این اسلام است که به ذات خود دارای نقصان است؟» در پاسخ ، مریم جمیله سرزنش را هم متوجه خود مسلمانان می کند و هم متوجه استعمار یا کولونیالیسم اروپایی. او می نویسد:

«تنگنای کنونی ما برآیند مستقیم و اجتناب ناپذیر بهره کشی درازمدت استعماری است. [البته] خود مسلمانان باید در وهله اول مسئولیت سقوط و انحطاط را به گردن بگیرند. اما نیروهای امپریالیستی نیز وظیفه فرهنگ زدایی از ما را به شیوه ای علمی و روش مند چنان عملی ساختند که ما هرگز نتوانیم دوباره قد راست کنیم و نیروی حیاتی خود را بازبشناسیم. در عوض ، گروهی از زبندگان لیبرال را در میان ما به وجود آوردند که ایمان و میراث فرهنگی و تاریخی خود را با دیده ای بی تفاوت می نگرستند. طولی نکشید که همین بی تفاوتی به تحقیر آشکار فرهنگ خودی تبدیل شد.»

به گمان مریم جمیله ، مدرنیته معادل شکست و قیادت مردمان غیر غربی بود. آشنایی مریم جمیله با فرهنگ آمریکایی به او کمک می کند که این وضعیت قیادت آمیز توأم با احساس حقارت و تنفر از خود را با وضعیت سیاهپوستان در جامعه آمریکا مقایسه کند و درس های مشابهی از تجربه جنبش آزادیخواهان سیاهان فراگیرد. جمیله قیادت فرهنگی را به مراتب از قیادت سیاسی مهلک تر ارزیابی می کند. قیادت فرهنگی ، مقاومت سیاسی در برابر استعمار را از توان می اندازد. مریم جمیله برای اثبات این نظر ، به نوشته های مردان سفیدپوست اروپایی که عاملان استعمار در مصر، هندوستان، پاکستان و کشورهای دیگر بوده اند رجوع می کند تا نشان دهد آنها به بومیان زیر سلطه خود چگونه می نگرستند و چه طرح های برای فرهنگ زدایی آنها به اجرا می گذاشتند.

## علما و روشنفکران

در برابر روشنفکران سکولار و شیفته ارزش های غربی ، مریم جمیله از نقش حیاتی علمای اسلام دفاع می کند. او آنان را دانشمندان و عالمانی می داند که نه تنها باید بار حفظ و انتقال ایمان دینی را به دوش بکشند بلکه باید در برابر نفوذ استعماری نیز استقامت کنند. مریم جمیله روشنفکران را متهم می کند که ، با کسب تعلیم و تربیت در مدارس و دانشگاه های غربی ، به خود اجازه می دهند آموزه های اسلام را مورد تفسیر قرار دهند بدون آنکه چنین صلاحیتی داشته باشند. او می نویسد: «اگر معضلی وجود داشته باشد که محتاج دانش و تخصص است، چگونه امکان دارد راه حل را کسانی مگر همانها که تعلیمات لازم را دیده اند ، ارائه کنند؟ چطور ممکن است کسانی که چیزی از شریعت و فقه نمی دانند ، به خود اجازه اجتهاد بدهند؟»

مریم جمیله به روشنفکران پیشنهاد می کند که آنها باید توجه خود را به نقد مدرنیته و کولونیالیسم معطوف بدارند. مدرنیته و تجدیدی که با شعارهای ترقی و پیشرفت ، همواره به تضعیف ریشه های فرهنگی و دینی

بومی می پردازد. مریم جمیله می نویسد: «این به مراتب تهدیدی خطرناک تر از اشغال سرزمین های فلسطین توسط صهیونیست هاست.»

### مقاومت «ضد استعماری»

اکنون مدتی است که این نوع مقاومت فرهنگی و سیاسی «ضد استعماری» که مریم جمیله مبلغ آن است ، در کشورهای اسلامی شدت و حدت گرفته است. به گفته برخی از تاریخ نویسان ، تأثیر انقلاب ایران ، هم به عنوان جنبشی سیاسی و ضد امپریالیستی و هم به عنوان یک جنبش فرهنگی فراملیتی ، در گسترش این نوع مقاومت غیرقابل انکار است. مقاومت فرهنگی بومی گرا، از همان ابتدا با سرکوب جنبش روشنفکران سکولار آغاز شد و با پیگرد زنان روشنفکر مدرن ، و حبس یا تبعید آنها (و در مواردی فتوای قتل آنها) ادامه پیدا کرد ، سپس همین تبعیدی ها در کشورهای غربی نیز در معرض اتهامات وطن فروشی و «تضعیف مقاومت فرهنگی ضد استعماری» قرار گرفتند.

مأمون فندی ، رئیس بخش خاورمیانه در «انستیتوی بین المللی مطالعات استراتژیک» درباره این نوع جهادهای به اصطلاح ضد استعماری بر این باور است که جهادیان اکنون به مرحله ای از مبارزه رسیده اند که گمان می کنند هرچه بیشتر به کشتار در میان خودشان دامن بزنند (کشتار عراقی توسط عراقی، افغانی توسط افغانی ، مسلمان توسط مسلمان) چنین تاکتیک هایی به ضرر آمریکا تمام خواهد شد. او می گوید: «آنها گمان می کنند با این کار به آمریکا ضربه می زنند. اکنون همه دنیا نگران اورانیوم غنی شده است. اما خطر واقعی ، اسلام غنی شده است. شیعی گرای و سنی گرای غنی شده است.»

مأمون فندی احساسات «ضد استعماری» بسیاری از بومی گرایان را چنین خلاصه می کند: آنها با حمایت از حرکت های رهبران سیاسی مسلمان و جهاد گرایان می گویند: «شما دارید با غرب همان کاری را می کنید که ما دل مان می خواهد اما خودمان توان اش را نداریم.»

یک نویسنده اهل عربستان سعودی به نام وجیهه الهویدر در انتقاد از این ذهنیت چنین نوشته است:

وقتی که نمی تونی یک باغ آباد تو شهر خودت پیدا کنی ولی سر هر کوچه ای که نگاه می کنی یک مسجد می بینی - بدون که توی یک کشور عرب هستی.  
وقتی می بینی که مردم با همه ظواهر و دنگ و فنگ مُدرن شون، هنوز در قرون گذشته زندگی می کنن - تعجب نکن، بدون که توی یک کشور عرب هستی.

وقتی می بینی که دین روی علوم کنترل داره – مطمئن باش که توی یک کشور عرب هستی.  
وقتی می بینی روحانیون رو «عالم» و «دانشمند» خطاب می کنن – شگفت زده نشو، تو توی یک کشور عرب هستی.

وقتی می بینی که حاکم کشور تبدیل شده به رهبری خدامانند که هیچ وقت از مسند قدرت پایین نمی آد، و هیچ کس هم حق نداره از اون انتقاد کنه – دلخور نشو، تو توی یک کشور عرب هستی.  
وقتی که می بینی عدهء زیادی عبودیت را به آزادی ترجیح می دن – دل ات نسوزه ، تو توی یک کشور عرب هستی.

وقتی می شنوی که روحانیون می گن دموکراسی کفره ، ولی از هر فرصتی که دموکراسی فراهم کنه استفاده می کنن تا قدرت و مقام بالاتری رو قبضه کنن – تعجب نکن، تو توی یک کشور عرب هستی.

وقتی می بینی یک زن نصف یک مرد ارزش داره یا حتا کمتر – مبهوت نشو، تو توی یک کشور عرب هستی.  
وقتی ترس و دهشت مدام در عمق چشمای مردم خونه کرده – خیالت تخت باشه ، تو توی یک کشور عرب هستی.

///

ویراستار متن : شیدا دیانی

منابع:

**Makers of Contemporary Islam**  
**John L. Esposito and John O. Voll**  
**Oxford University Press, 2001**

**Thomas Friedman, The Silence that Kills**  
**The New York Times, March 2, 2007, p. A17**

\*\*\*